

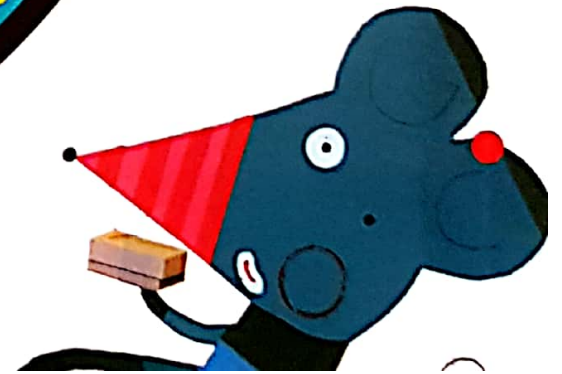
سُرودہی: اسد اللہ شعبان

تصویرنگر: حسن عامر

سنان اعجازی: ملاح سرافیک



خالہ نازی،
پوست
پیازی





یه فاله سوسکه
ناز و ناز و ناز
پیرهنی پوشید
از پوست پیاز

یه آقا موشه
یهو اونو دید
یه دل نه صد دل
اونو پسندید

دیمبول و دیمبول
سوسکه و موشه
قرار گذاشتند
با هم یه گوشه

دو سه روز بعد
خواستگاری بود
فاله سوسکی چون
جاهازش چی بود؟

ننه سوسکی گفت:

ای داد و بیداد
دییبول و دییبول
جاهازم می فواد

ما که تو فونه
هیچی نداریم
مالا از کجا،
جاهاز بیاریم؟

فاله سوسکه گفت:

ننه سوسکی جون
من فودم می رم
شهر همدون
اون جایه مدّت
سر کار می رم
پول در میارم
جاهاز می گیرم

زود بر می گردم
با بقچه ی پُر
ننه سوسکی جون
تو غصه نفور

این رو گفت و رفت
فاله سوسکی جون
رفت و رفت و رفت
رسید همدون



رفت توی بازار
دنبالِ یه کار
یه بقالی دید
داخلِ بازار

بقاله کی بود
فاله مور چه بود
سوسکه رفت جلو
زود و زود و زود

گفت: فاله، سلام
دنبالِ کارم
مور چه گفت: من که
کاری ندارم

صابینی که من
تلها و تکم
آغه بیگاری
بیایمکم

سوسکه گفت: باشه
اینم یه کاره
پول هم که ندن
عیلی نداره

کار کرد و کار کرد
تو اون مغازه
یاد گرفت اون جا
یه کار تازه

روز دوم رفت
باز دنبال کار
یه مغازه دید
داخل بازار

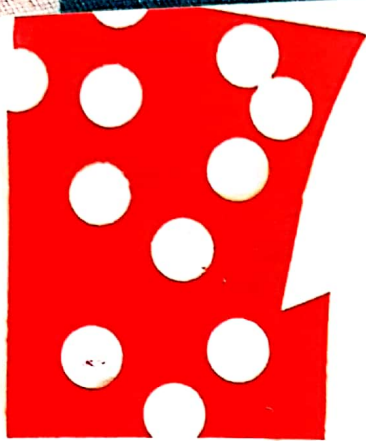
اون مغازه بود
میوه فروشی
میوه می فروخت
یه فانم موشی

سوسکه گفت: سلام
دنبال کارم
موشه گفت: برات
کار که ندارم

می بینی که من
تنها و تکم
اگه بیکاری
بیا کمکم

سوسکه گفت: باشه
عیبی نداره
هر چی که باشه
اینم یه کاره





روز سوم باز
رفت دنبال کار
یه فیاطی دید
داخل بازار



فاله عنکبوت
فیاطی می کرد
می لباس می دوخت
می قیچی می کرد

سوسکه گفت: سلام
دنبال کارم.
عنکبوته گفت:
کار که ندارم

تو که می دونی
تنها و تکم
اگه بیکاری
بیا کمکم

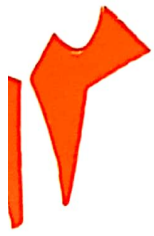
سوسکه گفت: باشه
عیبی نداره
هر چه که باشه
اینم یه کاره



روز چارم باز
رفت دنبال کار
یه کفّاشی دید
دافلِ بازار

کفّاشه کی بود
فاله پینه دوز
کفّاشی می کرد
هر شب و هر روز





سوسکه گفت: میام
عیبی نداره
هر چی که باشه
اینم یه کاره

صبح تا شب کار کرد
تو اون مغازه
یاد گرفتی اون روز
یه کار تازه

سوسکه گفت: سلام
دنبالِ کارم
پینه دوزه گفت:
کاری ندارم

تو که می دونی
تنها و تنگ
آه بیگاری
بیا کمکم



سوسکه گفت: باشه
عیلی نداره
هر چی که باشه
اینم به کاره

سوسکه گفت: سلام
دنبال کارم
زنبوره گفت که
کاری ندارم

تو که صدونی
تنها و تنم
آته بیگاری
بیا کیم

روز پنجم هم
رفت دنبال کار
یه قنادی دید
داخل بازار

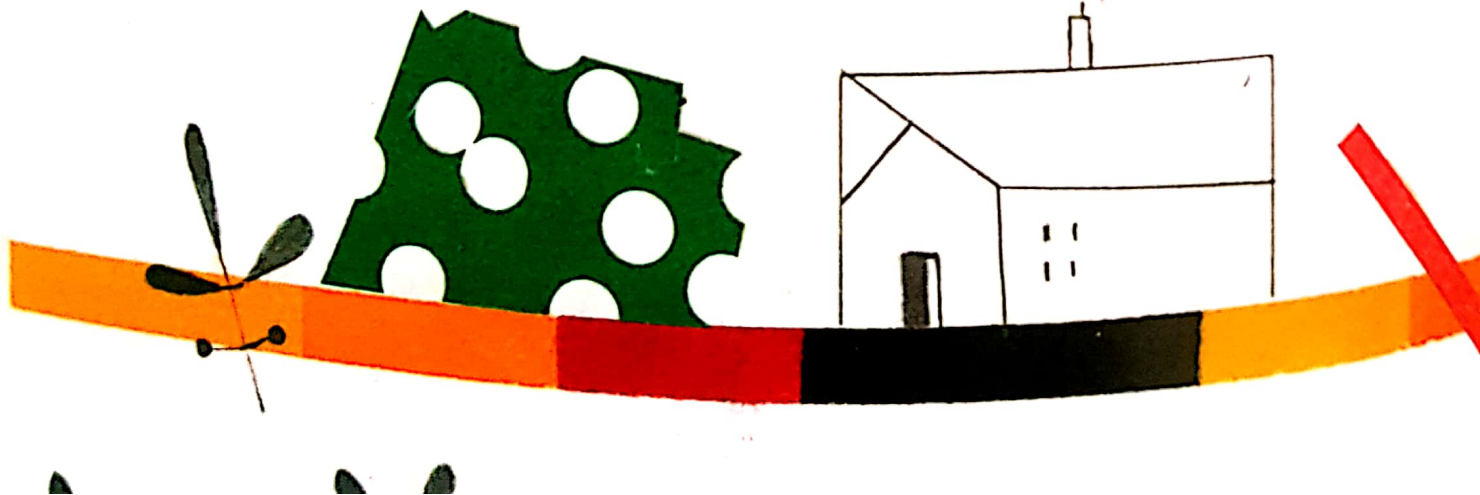
قناده کی بود
یه زنبور زرد
از صبح تا غروب
ویز و ویز می کرد

چند روز دیگه
ما صاف بازار
فسته بر ما گشت
بی پول و بی کار

تا این که یه روز
از دره و دشت
با دست خالی
به فونش بر گشت

ننه سوسکی تا
دفترش رو دید
فیلی فوش مال شد
به سمتش دوید

بیش گفت: ننه،
ما دونی چیه؟
با اجازه تون
صلح عروسیه!



مجموعه میان
با آقاموشی
باید لباس
عروس پوشی

فاله سوسکی چون
مثل همیشه
تگران بود که
فردا چی می شه!

یهو در زدند
ننه گفت: کیه؟
سوسکه گفت: فتیماً
آقاموشیه!

در رو که وا کرد
گفت: ای فداجون،
پشت در ما
این همه مچمون!
زنپوره بایه
کیک عروسی
گفت من او دم
به دیده بوسی



عنکبوت خانم

بایه دست لباس

لباس عروس

رنگ گل لباس

فاله پروانه

بالپ تپل

پرید اوحد تو

بایه سبز گل

آقایینه دوز

یه جفت کفش آورد

کفشارو فوری

پای سوسکه کرد

جامعاز سوسکه

فود به فود جور شد

شادی که اوحد

غصه ها دور شد...

دیبول و دیببول

عروس و دواماد

سوسکی و موشی

هر دو شاد و شاد